

## بالزاک و روش نو داستان نویسی

دکتر فاطمه سیاح

وجود میآید. این تغییرات معنوی و علمی از آغاز رژیم ژویه بطور واضح و آشکار در جامعه فرانسه پدیدار گشت. بورژواها که فطرتاً استفاده جوامعی هستند در تمام شعب علوم و صنایع نفوذ پیدا کردند. در این زمان «اکوست کنت» بوسیله کتفراسهائی که از سال ۱۸۳۰ در «سوربون» میداد «فلسفه مثبت» را ترویج میکرد و این فلسفه بموفقیتهای شایانی نائل میآید.

در همین زمان علوم طبیعی پیشرفتهای فوق العاده ای کرد که کشفیات «کوبینه»، «سنت فلر» و «لامارک» نمونه هائی از این ترقی هستند و بالاخره در نتیجه همین پیشرفت فکر صنعتی، جنبش رئالیسم در جهان ادبیات بوجود آمد.

بالزاک اولین کسی است که بوسیله آثارش این سبک را در ادبیات جدید رواج داد؛ هیچکس قبل از او نتوانسته بود با چنین درستی و صحت تغییر روح آفرینان را بیان کند و هیچکس بعد از او نتوانسته است آن تغییرات را با شیوایی و ذوق ادبی بالزاک بیان نماید. هدف بالزاک این بود که ادبیات تازه ای بناهد که شامل افکار جدید باشد و ترقیات علمی را نشان دهد.

در زمانی که رمانتیسیم هنوز بر افکار غلبه داشت بالزاک میخواست ادبیات را بر پایه های تازه ای استوار سازد و از این اقدام هیچگونه بیم و هراسی نداشت؛ زیرا بلند پروازی بیحد و حصر بالزاک با اجازه میداد که با قوه تصور فوق العاده و شیوایی فراوان و بیخود ادبی خود بقامدش سورت عمل بپردازد. بالزاک بسبب اطمینان کاملی که بذوق خود داشت میگفت:

«کاربرای که ناپلئون نتوانست با شمشیر انجام دهد من با قلم انجام خواهم داد.» میتوان گفت هیچ تاغی ای بخود اجازه نداده است که چنین مدح غرائی از خودش بکند؛ معذک این بهترین تعریفی است که میتوان از نقشیکه بالزاک در ادبیات اروپا بازی کرده است نمود. قیاس و مقایسه او با ناپلئون است که صحت بیشتری باین تعریف میدهد؛ زیرا بدون گرافه گومی میتوان گفت بالزاک موفق شد اصول آکادمی رمانتیسیم را ویران کند و اصول نویسی را که از انقلاب افکار ناشی میشد جایگزین آن نماید و ناپلئون قصد داشت مقاصد خود را دائر بر تغییر کلی وضع سیاسی اروپا و برقراری نظم جدیدی که مطابق با اصول انقلاب کبیر فرانسه باشد اجرا کند.

اکنون باید ببینیم انقلابی که بالزاک در داستان نویسی بوجود آورد از چه قرار است.

بطور خلاصه کارهای بالزاک را اینطور میتوان بیان کرد:

در زمان سلطه سبک رمانتیسیم که هر نویسنده ای جلوی قوه تخیل خود را آزاد گذارده و هیچوجه باینده حقیقت نبود؛ بالزاک نخستین کسی بود که اصول ملاحظه علمی حقیقت را در روش داستان نویسی بکار برد. بشا بر این بالزاک بجای

بالزاک که بزرگترین داستان نویس ادبیات جدید فرانسه است بقدری در دیبای متمدن مشهور است که ما را از معرفی او بخوانندگان بی نیاز میکند. با وجود این حتی کسانی که فریفته آثار او هستند بیلندی مقام او در ادبیات بی بردمانند؛ زیرا بالزاک نه تنها یکی از بزرگترین نمائندگان رمان جدید است بلکه مؤسس و مبتکر رمان اجتماعی است که در ادبیات امروز نقش بزرگ را بازی میکند. جنبه نظری آثار بالزاک از نظر خوانندگان پوشیده میماند و فقط متخصصین تاریخ ادبی میتوانند بآن پی ببرند.

از تتبعات نگارنده چنین بر میآید که این نظریه با اینکه صد سال از تاریخ تکوینش میگذرد هنوز استواری خود را از دست نداده است. تصور میبرد قذکار این نظریه برای نویسندگان ایران نو خیلی مفید باشد. هدف امروزی و واحدی فوری نویسندگان ما اینست که در ادبیات فارسی اساس داستان نویسی اجتماعی را بر پایه محکمی بگذارند که بتواند زندگی اجتماعی ما را در این عصر پراختیار نشان دهد.

نظریه نامبرده برای این منظور، نویسندگان ما را راهنمای گریزهای است.

\*\*\*

ملاحظات نظری تقریباً در تمام آثار بالزاک دیده میشود منتهی گاهی آنها را از زبان خودش (بیشتر در نامه هائیکه نوشته است) و گاهی از زبان قهرمانان داستانش میگوید؛ ولی وقتیکه در سال ۱۸۴۲ بنسکر آثارش را در سلسله کتابهای بنام «کمدی بشری» انتشار دهد مقدمه ای بر این کتابها نوشت و در این مقدمه بیشتر از هر جا نظریه اش را جمع و اظهار کرده است.

بنا بر این میتوانیم در تجزیه نظریه ادبی بالزاک بیشتر همین مقدمه را مآخذ قرار دهیم زیرا این مقدمه نمودار کاملی از فلسفه نویسی و رئالیسم اجتماعی است.

بالزاک در موقع نگاشتن این مقدمه دو منظور داشت: نخست آنکه میخواست بگوید بچه دلیل در سدد بر آمده است آناری را که سابقاً منتشر شده باضافه آناری که مبخواست است بعداً در کتابهای دیگری انتشار دهد دوهم بکجا جمع کند.

دوم آنکه اصولاً که در نوشتن آثارش همیشه در نظر داشته و بعقیده او برای نگارش هر رمان جدیدی صحیح و مهم است شرح دهد.

برای اینکه درست معنی استدلالهای بالزاک را بنهیم لازم است بنظر بیه هائیکه از زمان تغییر رژیم در ژوئیه ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ در جامعه ادبی فرانسه نفوذ داشته است بی بریم؛ زیرا در همین جامعه است که آثار بالزاک بوجود آمد. در زمان سلطنت «لوی فیلیپ» طبقه بورژوازی «تاجر و صنعتگر» روی کار آمد. در دیبای هر تغییر رژیمی بناچار در تمام شاخه های زندگی اجتماعی و روحی تغییراتی

1 - La Comédie humaine

2 - Positivism



اینکه با چشم شاعرانه بزند کمی سنگرد و مثل نویسندگان سبک رمانتیک با قوه تخیل و تصور بکلی حقیقت را در گون سازد، حقایق زندگی را با روش علمی و مطابق با حقیقت بیان کرد و بجای اینکه بر طبق سبک رمانتیک بمیل و سلیقه خودش آنرا دگرگون کند خوبش را پابند حقیقت کرد و هیچگاه از آن تجاوز نمود. واضح است که بین ایندو طرز نگارش تفاوت زیادی میباشد و بنابراین این اقدامرا میتوان انقلاب ادبی نامید.

بالزاک در آغاز مقدمه اش میگوید مقصود او از جمع آوری آثارش «مقایسه اصالت و حیوانیت» است. البته مقصود از این مقایسه آنست که بر طبق اصل مشهور «وحدت ترکیب» ریزه کارها و تفاوت های بین حیوان و انسان را نشان دهد. اگرچه این اصلرا «شارل بونه» در سال ۱۷۶۰ اظهار کرده بود با وجود این راجع باین موضوع اختلافات زیادی بین «کوریو» و «سنت فلر» وجود داشت که مورد توجه عموم بود.

بالزاک عقیده بونه را در مقدمه اش چنین بیان میکند «حیوان مانند نبات نشو و نما میکند و قانون (خود برای خود) که اصل اتحاد ترکیب بر روی آن قرار گرفته است نزد حیوانات نیز دیده میشود. یک نوع حیوان بیشتر وجود ندارد، آفریننده تمام موجودات را مطابق نمونه واحدی ساخته است، شکل خارجی حیوان و باهتر بگوئیم تفاوت شکل خارجی حیوانات بمناسبت اختلاف محیط هائی است که در آن نشو و نما می یابند. تمام اختلاف شکل حیوانات بهمین جهت است». بالزاک که طرفدار با حرارت این اصل است با نبوغ خود توانست این اصل را از حدود علوم طبیعی و حیات شناسی فراتر برد و در قلمرو علوم روانشناسی و روحی وارد کند.

در شرحی که بالزاک پس از نقل عقیده بونه میدهد و خود او و «گوته» نیز که از طرفداران این روش و باین ترتیب از پیشقدمان اصول «داوین» بوده اند، اشکال سابق تجزیه روان را چه از لحاظ ادبی و چه علمی و از گون میکند: «من که قبل از طرح و بحث این اصل آنرا دریافته بودم، گشاهایم کردم که بدین ترتیب جامعه شباقت زیادی طبیعت دارد. آیا جامعه ها بر حسب محیطی که برای افراد فراهم میکنند همانطور که طبیعت حیوانات مختلف بود و میآوردند؟ آدمهای گوناگونی بیار نمیآوردند؟ تفاوت بین کارگر، مکار، و کیل دعاوی، پیکار، دانشمند، مرد سیاسی، بازرگان، ملوان و روحانی تقریباً همان تفاوتی است که بین شتر، شیر، اسب، کلاغ، سگ ماهی، بره و غیره وجود دارد؟ اگرچه تمیز تفاوت های دسته اول قدری از دسته دوم مشکل تر است. بنابراین همانطور که انواع حیوانات وجود دارد، همیشه انواع اجتماعی بوده و اکنون نیز میباشد». این خطوط شامل فورمول روانشناسی اجتماعی است و همان اندازه که کشف «نظور انواع» برای علوم طبیعی مهم است این اصل نیز برای روانشناسی و ادبیات مهم میباشد.

بالزاک با مطلع ساختن داستان نویسان از این اصل راه تشریح اوضاع اجتماعی و رمز روح انسانرا که سازنده آن جامعه است با آنان میآموزد.

بالزاک نویسنده گان را از آسماهای تخیل و تصور پائین میآورد و آنرا مجبور میکند که راه خشن بلکه غم انگیزی را تعقیب کنند که نور حقیقت از آن تجلی میکند.

بدین ترتیب قهرمانان داستانها در پرتو این روش نه فقط موجودی حقیقی بلکه موجودی اجتماعی میشوند که کوچکترین افکار آنها قابل تشریح و توضیح است، ولی نبوغ بالزاک بحدی است که در سرحد مشاهدات طبیعت و جامعه متوقف نمیشود. عبارت دیگر نبوغ او در آنست که اصول علمی را در قلمرو ادبیات وارد میکند.

نیم قرن بعد «زولا» مرتکب اشتباهی شد و خواست سبکی کلاماً علمی و متکی بر تجربیات پیش بگیرد، ولی بالزاک این اشتباه را نکرد.

بالزاک نمیخواهد عوامل روحی و اجتماعی را با عوامل طبیعی و علمی یکسان معرفی کند. زولا هم عقیده های او اینکار را کرده و بطرز اسف انگیزی توصیف روانشناسی را ساده کردند و عمومیت دادند.

نبوغ بالزاک او را وادار میکند که این تفاوترا تشریح نماید و لذا میگوید: «ولی طبیعت برای اختلاف انواع حیوانات حدی گذاشته است که جامعه نباید آن حدود را قائل شود زیرا در جامعه اتفاقات و پیش آمدهائی میشود که در طبیعت اتفاق نمیافتد. در جامعه بشری قوانین طبیعی جاری است باضافه قوانین اجتماعی».

بالزاک این تفاوت یعنی کثرت اختلاف انواع اجتماع را در تفاوت روانشناسی دو جنس شرح میدهد:

«وقتی (بوفون) شبرا را توصیف میکند از ماده بشر فقط در چند جمله بحث مینماید در صورتیکه در جامعه فقط عنوان ماده بزن داده نمیشود بلکه ممکن است روان او با روان شوهرش تفاوت زیادی داشته باشد».

از طرف دیگر حیوانات تربیت نمیشوند و بشریات و اصلاحات معنوی نائل نمیکردند؛ شتر هزاران سال قبل با شیر امروز تفاوتی ندارد، زندگی حیوانات ساده است، حیوانات نه لوازم خانه دارند، نه صنعت و نه علم؛ در صورتیکه بشر آداب و افکارشرا بوسیله چیزهائی که احتیاج دارد و بوجود میآورد نشان میدهد.

بنابراین این وظیفه نویسندگان و کاریکه بالزاک در کتابش بعهده گرفته بود بطوریکه خودش میگوید عبارتست از: «سه جنبه: مردان، زنان و اشیاء» یعنی اشخاص و نمایش مادی که آنها از فکر خود میدهند. بطور خلاصه: بشر و زندگی. بالزاک پس از کشف این موضوع که جامعه با اینکه اشکالش بیشتر از طبیعت است با وجود این با قوانین طبیعت اداره میشود، باین نتیجه رسید که با در نظر گرفتن این اختلافات برای توصیف اوضاع جامعه حتماً باید مطابق همان اصولی رفتار کرد که دانشمندان در شرح طبیعت بکار میبرند: «اگر (بوفون) کتاب ذبیحتمی درباره زندگی حیوانات نوشته است آیا او نمیبایستی همین کار را درباره جامعه بکند؟» بالزاک باین پرسش پاسخ مثبت میدهد.

در مقاله آتیه راجع باشک بالزاک قصد داشته است چگونه این منظور را انجام دهد صحبت خواهیم کرد.